

الیزابت کارنی  
اولمپاس  
مادر اسکندر مقدونی  
ترجمه هاجر هوشمندی



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

## فهرست

۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	رویدادهای مهم
۲۱	مقدمه
۲۷	۱. اولمپیاَسِ مولوسی
۵۱	۲. اولمپیاَس، همسر فیلیپ دوم
۸۹	۳. اولمپیاَس، مادر شاه، اسکندر کبیر
۱۱۹	۴. اولمپیاَس، به‌تنهایی، ۳۱۶-۳۳۲
۱۶۷	۵. اولمپیاَس و مذهب
۱۹۵	۶. اولمپیاَس پس از مرگ
۲۳۱	ضمیمه
۲۵۳	یادداشت‌ها
۳۰۱	منابع

## مقدمه

اولمپياس (۳۷۳-۳۱۶ پیش از مسیح)، دختر پادشاه مولوسیا<sup>۱</sup>، همسر فیلیپ دوم<sup>۲</sup> مقدونی، و مادر اسکندر کبیر<sup>۳</sup>، زندگی جالب توجهی داشت. قسمت مربوط به دوران حکمرانی همسرش (۳۵۹-۳۳۶ پیش از مسیح) تقریباً مبهم است، اما دوران حکمرانی پسرش (۳۳۶-۳۲۳ پیش از مسیح) او را به وزنه سیاسی قدرتمندی در سرتاسر شبه جزیره یونان تبدیل کرد. پس از مرگ غیرمنتظره پسرش، اولمپياس تلاش خود را به کار بست تا از جان نوه اش اسکندر چهارم<sup>۴</sup>، فرزند شاه، محافظت کند تا به سنی برسد که بتواند به تنهایی حکمرانی کند. او قادر بود ارتش مقدونیه را از وفاداری به شاخه رقیب یعنی آرگیاد<sup>۵</sup> (مقدونی های درباری) منصرف کرده و آن ها را به حمایت خود و نوه اش جلب کند. اما در پایان، شکست نظامی نیروهای پشتیبانش به دستگیری و قتل او و نوه اش انجامید. بی رحم و قاطع، او اولین زنی بود که نقش عمده ای در تاریخ سیاسی یونان ایفا کرد.

---

1. Molossia

2. Philip II

3. Alexander the Great

4. Alexander IV

5. Argead

منابع اطلاعات موجود درباره زندگی این زن خارق العاده، در بهترین حالت، گیج کننده‌اند. نویسندگان دوران باستان به زنان قدرتمند و فعال سیاسی روی خوش نشان نمی‌دادند. البته، نگاه و انتظارات جهان باستان، به خصوص یونان باستان، از زنان بسیار متفاوت از زمان ما بود. به هر حال، گرچه نه همیشه، کمی بهتر از اسلاف باستانی خود عمل می‌کنند. کلیشه‌هایی که در آثار نویسندگان رومی و یونانی مشاهده می‌شود همچنان نیرومند باقی مانده‌اند، مخصوصاً در داستان‌های جالب و تأثیرگذار. برخی از این داستان‌های باورنکردنی به سادگی خلق می‌شوند، فقط به این خاطر که سرگرم کننده‌اند، گناه توأم با لذتی که همواره مرتکب می‌شویم. یکی از کاربردهای عجیب و غریب کلیشه‌سازی جنسیتی درباره زنان سیاسی عنصر موزیانه «مهربانی» است. در حالی که، نویسندگان باستان و مدرن تمایل دارند حتی ظالمانه‌ترین اعمال حاکمان مرد را با لحنی خونسرد بیان کنند، و اغلب اظهارنظری درباره جنبه اخلاقی اقدامات آن‌ها نمی‌کنند، اما هرگز بدون موعظه اخلاقی از کنار اعمال مشابه زنان نمی‌گذرند. نوعی تصور نانوشته وجود دارد که زنان باید مهربان‌تر و ملایم‌تر از مردان باشند. همین نانوشته بودن این معیار آن را خطرناک می‌کند؛ حال اگر آن را آشکار کنید، به همان اندازه احمقانه به نظر می‌رسد. یکی از دلایلی که درباره خشونت‌های مردان به نسبت کمتر اظهار نظر می‌شود این پنداشت است که مردان این جنایت‌ها را از روی سیاست انجام می‌دهند؛ به دلایل منطقی، از روی سیاست محض. شگفت آنکه، اغلب همان نویسندگانی که انتظار دارند زنان مهربان‌تر از مردان باشند این تصور را دارند که در پس خشونت‌های زنانه، نوعی احساسات شخصی وجود دارد. زنان تا حدی، کمابیش «مهربان‌تر» از مردان هستند. به تبع انتظار وجود انگیزه شخصی (باز هم یک کلیشه جنسیتی)، اصلاً اشاره‌ای به سیاست احتمالی زنان نمی‌شود. مردان با دلیل انتقام می‌گیرند؛ پس زنان نیز می‌توانند انتقام جو باشند. به علاوه، اولمپياس، در زمان خود، یک چهره جنجالی بود، زنی که واکنش‌های مفراطی را در کسانی که او را می‌شناختند و با او در ارتباط بودند برمی‌انگیخت.

حتی اگر پس از قرن‌ها، اطلاعات خیلی بیشتری از اقدامات و انگیزه‌های او باقی می‌ماند، مشکل دست‌یابی به شناختی دقیق و کامل از زندگی او همچنان وجود می‌داشت.

جدال و تبعیض جنسیتی تنها عوامل بغرنج‌ساز شناخت زندگی اولمپياس نیستند. اکثر نویسندگان معاصر او، مثلاً یونانیان جنوبی، با جامعه و فرهنگ سرزمین‌های مولوسیا و مقدونیه در شمال یونان ناآشنا بودند و با آن خصومت داشتند؛ آن‌ها را مردمانی بربر، بی‌شعور و مرموز می‌دانستند. خود رژیم سلطنتی، به‌جز پدیده‌های بیگانه‌تری مانند چندهمسری شاهان مقدونی یا فعالیت سیاسی زنان سلطنتی، به‌نوعی ناشناخته مانده یا به غلط برداشت شده است.

در سال‌های پس از مرگ اولمپياس و پسرش، روایت‌های گوناگونی از زندگی و کارهای آن‌ها دست‌اویز کشمکش‌های قدرت میان فرماندهان مقدونی (که معمولاً جانشینان اسکندر خوانده می‌شوند) شد، منازعاتی که با مرگ اسکندر آغاز شد و به پاره‌پاره شدن امپراطوری او انجامید. خوبی‌ها، بدی‌ها و روابط هر دو این مادر و پسر کوچک شمرده شد، اغراق شد، یا تحریف شد تا به خدمت اهداف تبلیغاتی کوتاه‌مدت درآید. نویسندگان بعدی عهد باستان در تمیز اظهارات مغرضانه از موارد بی‌غرض‌تر چندان توانا نبودند. همان‌طور که این چند قرن فاصله، نویسنده را از دنیای چهار قرن پیش جدا می‌کرد، میزان سوء برداشت نیز افزایش می‌یافت، حتی در نویسنده‌ای که واقعاً قصد داشت دنیایی بسیار متفاوت از دنیای خود را بشناسد. اما، با چند استثنای تقریباً انگشت‌شمار (عمدتاً سخنوران آتنی که اغلب دشمن مقدونیه بودند)، به‌جز نقل‌قول‌ها و نوشته‌های پراکنده، این آثار نویسندگان رومی و یونانی است که قرن‌ها پس از دنیای اسکندر و اولمپياس باقی مانده است، نه آثار نویسندگان معاصر آن‌ها که روزگاری فراوان بودند.

این لایه‌های خصومت و سوء برداشت مشکل اساسی‌تری ایجاد می‌کنند. چیزی باقی نمانده که بتوان با اعتماد کامل نتیجه گرفت که مطلبی واقعاً نوشته

یا گفته‌ی اولمپياس بوده است. البته ممکن است گفته‌هایی باشد که منابع موجود به او نسبت می‌دهند، اما به راحتی نمی‌توان پذیرفت که این‌ها گفته‌ی اوست، و تشخیص مطالب اصلی از جعلی یا حتی بدتر، از جزئیات، کار ساده‌ای نیست.

برای جزئیات بیشتر، خوانندگان را به ضمیمه‌ی کتاب ارجاع می‌دهم تا، نویسنده به نویسنده، نحوه‌ی برخورد آن‌ها با اولمپياس را در منابع موجود ملاحظه فرمایند، اما نظر خودم، از جمله ارزیابی مدارک متناقض، پراکنده، یا کاملاً خصمانه را در اینجا توضیح می‌دهم. مدرک مستند قابل اعتمادترین سند است. در خصوص تاریخ یونان، این نوع مدارک معمولاً کتیبه‌ها، اظهارات رسمی یا فرمان‌های حکومتی هستند که روی سنگ‌ها حک شده‌اند. مدرک باستان‌شناختی اگر مرتبط باشد نیز ارزش مشابهی دارد. اظهارات نویسندگان معاصر از جمله سیاستمداران و سخنوران آتنی دموستینس<sup>۱</sup> (دشمن مشهور فیلیپ، اسکندر و اولمپياس) آنجا قابل اعتمادند که به اعمال اجتماعی اولمپياس اشاره دارند، اما در انگیزه‌هایی که به او نسبت می‌دهند اعتبار خیلی کمتری دارند. این موضوع در مورد داستان‌های تاریخی، زندگی‌نامه‌ها و مقالاتی که بعدها نوشته شدند صدق می‌کند. اکثر این آثار حاوی نامه‌ها یا بخش‌هایی از مکاتبات اولمپياس اند. نگاه علمی باید هر نامه را بر اساس ارزش آن داوری کند، با اذعان بر اینکه نامه‌های واقعی روزی وجود داشته‌اند اما آن داستان‌های تخیلی، ساختگی هستند. برخی از نامه‌ها مشخص است که فرمان سیاسی یا تبلیغاتی بوده‌اند، اما آن‌ها (بخشی از آن‌ها) اعتباری بیش از این ندارند (نک فصل ۳). مشکوک‌ترین مدرک از این دست، متن داستانی نامعتبر از اولمپياس است. به راحتی می‌توان بلافاصله کل آن را رد کرد، اما متون داستانی اغلب حاوی اطلاعاتی موثق‌اند، حتی وقتی مضمون اصلی داستان موثق نباشد. مثلاً، تأکید پلوتارک (*Alex.* 5.5) بر اینکه فیلیپ در نگاه اول عاشق اولمپياس شد و ازدواج آن‌ها عاشقانه بود

---

1. Demosthenes